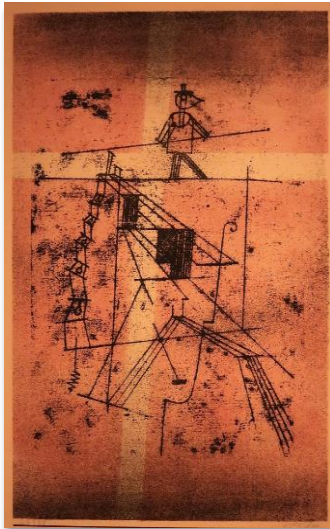


جلوه گاه گذارها:

سرآغازهای جدید در آخرالزمان جهانی که می‌شناسیم

ساندرو متزادرا و برت نیلسون*



پل کلی، ۱۹۲۳

*ساندرو متزادرا استاد علوم سیاسی دانشگاه بولونیا و برت نیلسون استاد انستیتوی فرهنگ و جامعه در دانشگاه سیدنی غربی است.

مقدمه‌ی مترجمان:

ساندرو متزادرا و برت نیلسون، در ادامه‌ی نظریه‌پردازی‌های پیشین خود درباره‌ی رژیم جهانی جنگ، در این نوشتار به سوی طرح‌ریزی مفهومی تازه از اشکال مبارزه در دل بحران‌های درهم‌تنیده‌ی جهانی گام برمی‌دارند. آنان تلاش می‌کنند از تصور یک آینده‌ی محتوم به نابودی بگریزند و «نبرد بر سر تغییر جهان» را به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و اضطراری بدل کنند.

در دوران فجایع متقاطع و هم‌زمان - از فاجعه‌های اقلیمی و جنگ‌های بی‌پایان گرفته تا بحران‌های معرفتی ناشی از شتاب‌های فناورانه و تقسیم‌کارهای نوین - مفهوم «گذار» دیگر نمی‌تواند در همان چهارچوب‌های مفهومی گذشته درک شود. متزادرا و نیلسون، در این مقاله، «گذار» را در محل تلاقی وضعیت‌های بحرانی بازخوانی می‌کنند و از آن برای نقد خوانش‌های غایت‌شناختی و آخرت‌باورانه بهره می‌گیرند.

آنچه آنان می‌کوشند به میان آورند، نوعی هستی‌شناسی درون‌ماندگار است - اگرچه در این‌جا مستقیماً از آن نام نمی‌برند - که ریشه در خوانش آنتونیو نگری از اسپینوزا دارد، به‌ویژه در کتاب *اسپینوزا: ناپهنجاری وحشی* و نیز در آثار مشترک نگری و مایکل هارت. چنین هستی‌شناسی‌ای به جای تکیه بر امری بیرونی یا فراتاریخی و غایت‌شناختی، نیروهای کثیر و پویای درون وضعیت را به عنوان بنیان مبارزه و افق تغییر و دگرگونی در نظر می‌گیرد.

در این افق، «گذار» نه امری خطی، نه پروژه‌ای از پیش تعریف‌شده، و نه مسیری معین و خط‌کشی شده به‌سوی جهانی بهتر است. بلکه خود مبارزات، در کثرت و تفاوت‌شان، حامل امکان‌های گذار هستند. انترناسیونالیسمی که در اینجا ترسیم می‌شود، نه وحدتی فراگیر و هژمونیک اتحادمحورانه، بلکه نوعی سرایت و ترجمه‌ی متقابل میان مبارزات متکثر است. «گذار» برای متزادرا و نیلسون، نه «گذار به دیکتاتوری پرولتاریا» است که در نهایت به یک دولت بوروکراتیک

بینجامد، و نه از جنس «گذارهای ۱۹۸۹» که با فروریختن دیوار، وعده‌ی پایان تاریخ را بدهد.

در برابر این دو الگوی غایت‌محور، متزادرا و نیلسون از مجموعه‌ای از گذارهای درون‌ماندگار، نامتجانس و بی‌مرکز سخن می‌گویند که در آن مبارزه، خود فرایند گذار است - نه وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی بیرونی، بلکه کنشی درون وضعیت، برای امکان‌بخشی به جهانی دیگر.

به نظر می‌رسد که مفهوم «گذار» در تضاد با مفهوم «آخرالزمان» باشد. این مفهوم دلالت بر آن دارد که جهان در حال حرکت به سمت وسوی مشخصی است، این حرکت به چه چیزی منتهی می‌شود؟ شاید ندانیم. اما «گذار» در تضاد با احساس «آخرالزمانی» قرار دارد. این مفهوم با خود روزه‌ای از امید را به همراه دارد، هرچند، همان‌طور که همه می‌دانیم، در دوران تاریکی که در آن به سر می‌بریم، اوضاع رو به وخامت است. سیاره‌ی ما با بحران‌های متعدد و به‌هم‌پیوسته‌ای مواجه است: جنگ‌ها، تغییرات اقلیمی غیرقابل کنترل، نابرابری‌های فزاینده، کاهش ظرفیت بازتولید اجتماعی، درگیری‌ها در مرزها، و فروپاشی شناختی ناشی از هوش مصنوعی و غیره، این‌ها تنها برخی از بحران‌های آشکارند.

با این حال، به نظر می‌رسد که در برابر هر بحران جاری، نوعی گذار متناظر نیز وجود دارد: گذار ژئوپلیتیکی، گذار زیست‌محیطی، گذار [منابع-زیرساخت] انرژی، گذار دیجیتال و ... این‌ها تنها برخی از آن‌ها هستند. اما با این کثرت گذارها چه باید کرد؟ و این گذارها چگونه با وضعیت کنونی تلاقی می‌کنند، وضعیتی که تنها زمانی پدیدار می‌شود که وحدتی تصنعی بر زمان‌ها و فضاها گسسته‌ی حال حاضر تحمیل شود؟

اندکی بیشتر از بقا

یکی از مشکلات نوشتن درباره‌ی «گذار» این است که به نظر می‌رسد که همواره در حال روی دادن است. اما همین را می‌توان درباره‌ی «پایان جهان» نیز گفت، مفهومی

که آن را در برابر گذار قرار داده‌ایم. کافی است به «هزاره‌گرایان» در دوران فترت بریتانیا در قرن هفدهم یا پیشگویی‌های شومی که با ظهور عصر هسته‌ای در اواسط قرن بیستم همراه بود، فکر کنیم. تفکر آخرالزمانی هم در رؤیاهای انقلابی‌ای که در پی انفجار تاریخ‌اند حضور دارد و هم در چشم‌اندازهای انسان‌شناختی از فروپاشی فرهنگی. این تفکر، همان‌طور که در اسطوره‌های هندو و بودایی درباره‌ی طوفان‌های ویرانگر طنین‌انداز شده است، در میل به سلطه و جهان‌شمولی همواره هم‌دست غرب بوده است.

حتی در زمانه‌ی حاضر نیز، هنگامی که ترس‌های آخرالزمانی با خطرات فزاینده‌ی تغییرات اقلیمی همراه شده است، تلاش‌های گروه‌های سیاسی مانند «نسل آخر»^۱ برای مسدود کردن مسیرهای لجستیکی و مصرف سوخت‌های فسیلی به سختی توانسته‌اند این روند ویرانگر را کند کنند.

فاجعه‌گرایی با خود اراده‌ای برای قدرت به همراه دارد، نیرویی که به‌سوی تمامیتی پیش می‌رود که همه‌ی انسان‌ها و چیزها را دربر می‌گیرد و نابود می‌کند. خیال‌پردازی‌های اکومدرنیستی درباره‌ی مسیری فناورانه برای خروج از این آشوب، دور خود می‌چرخند که تلاشی برای نجات جهان از طریق شتاب‌بخشیدن به این روند است، که در نهایت چیزی بیش از یک بقای صرف را نوید نمی‌دهد. در همین حال، حامیان «سازش‌گرا» به آخرت‌شناسی (غایت‌شناسی) چنگ می‌زنند که مابین رها کردن و کنترل زمان از طریق شیوه‌های خودمدیریتی و در نوسان است. با این حال، در میان این همه احساسات آخرالزمانی، زندگی ادامه دارد. فراتر از هرگونه انتظار یا نجات، هنوز زمانی باقی مانده است.

گذار به کمونیسم

گذار در فاصله‌ی میان گذر زمان و تداوم جای می‌گیرد. این مفهوم حرکتی را به‌سوی چیزی دیگر، لحظه‌ای دیگر، مکانی دیگر، دربر می‌گیرد. برای ما، صحبت از گذار به کمونیسم همچنان حائز اهمیت است. ما آگاهیم که این گذار دارای تاریخ است، تاریخی که با بن‌بست‌ها، سرخوردگی‌ها و سرنوشت‌های تراژیک همراه بوده است. با

این‌حال، تا زمانی که سرمایه‌همچنان در روابط اجتماعی ریشه دوانده و بر آن‌ها سلطه دارد. یک گسست سیاسی، گذاری رادیکال در جریان کثرت مبارزات اجتماعی، در تفاوت‌ها و تضادهایی که آنها تجسم می‌بخشند، ضروری است.

این‌گونه فکر نمی‌کنیم که سرمایه همه‌چیز را توضیح می‌دهد: جنگ‌ها، گرمایش جهانی، تجربه‌های جوامع بومی، سکسیسم و نژادپرستی، خشونت‌های ناشی از استعمار و نسل‌کشی. همچنین تصویری از یک سوژه‌ی سیاسی یگانه، به‌عنوان جانشین طبقه‌ی کارگر صنعتی نداریم که بتواند جهان را به سوی چشم‌اندازهای آرمانی تازه‌ای سوق دهد. برای ما، کمونیسم یک بُت یا ناکجاآباد نیست؛ گرچه شرط اساسی برای تحقق آن از بین بردن مالکیت خصوصی است ولی این شرط به معنای اجتماعیت مطلق نیست که تمامی اشکال تملک را نفی می‌کند.

ما به‌جای تصور جامعه‌ای کاملاً صلح‌آمیز و بهشت‌گونه، کمونیسم را بستری برای برپایی مسیرهایی می‌بینیم که از طریق آن‌ها مبارزات مختلف می‌توانند ادامه یابند، زیرا این مبارزات توقف‌ناپذیرند.

این بدان معنا نیست که گذار به کمونیسم باید انبوهی از مبارزات اجتماعی متنوع را در یک حرکت دیالکتیکی توقف‌ناپذیر ادغام کند. هیچ‌چیز از پیش تعیین‌شده یا اجتناب‌ناپذیر نیست. ما از گذاری سخن می‌گوییم که مستلزم تلاشی عظیم در جهت سازمان‌دهی سیاسی است - تلاش برای ایجاد ابزارهایی که بتوانند مبارزات گوناگون در مناطق مختلف جهان را به یکدیگر پیوند دهند، برای از هم‌گسستن و بازسازی فعالیت‌های سیاسی، و برای شکل دادن به یک انترناسیونالیسم نوین. از این منظر، گذار به کمونیسم تنها در حالت جمعی و در حرکت میان گذارهای گوناگون ممکن است.

فرا‌تر از چرخش راست‌گرایانه

امروز چه چیزی در حال تغییر است؟ تقریباً اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد که به شکست‌های سیاسی اخیر اشاره و بر این واقعیت تلخ تأکید کنیم که به نظر می‌رسد این راست‌گرایان هستند، نه چپ‌ها، که برای جوامع مختلف مسیری تاریخی برای خروج از نولیبرالیسم ارائه می‌دهند. اما درحالی‌که سرمایه‌داری بدون شک دستخوش گذارهای

درونی است؛ چنان که گذار از سرمایه‌داری صنعتی به نولیبرالیسم نشان می‌دهد هیچ تضمینی وجود ندارد که چنین برون‌رفتی همیشگی است.

مسئله تنها این نیست که اصول نولیبرالی و شیوه‌های حکمرانی آن می‌توانند با ناسیونالیسم و تقویت مرزها که مورد حمایت راست‌گرایان (و گاه بخش‌هایی از چپ) است، سازگار باشند. بلکه موضوع به پایداری فرآیندها و پیوندهای جهانی بازمی‌گردد، روابطی که می‌توانند در کنار گرایش‌های ملی‌گرایانه وجود داشته باشند و حتی بر آن‌ها غلبه کنند. به عنوان نمونه، توجه‌ای که سیاستمداران پوپولیست به تجارت نشان می‌دهند، ناشی از دغدغه‌های آن‌ها درباره‌ی اشتغال و تعرفه‌ها است. حتی با ظهور نوعی انترناسیونالیسم واکنشی در میان رهبرانی مانند ترامپ، پوتین، مودی و میلی، تجارت و مهاجرت همچنان جزء مسائل محوری در برنامه‌های سیاسی آن‌ها باقی مانده است. این در حالی است که حجم مبادلات مالی در بازارهای جهانی بسیار فراتر از حجم تجارت بین هر یک از قدرت‌های بزرگ است و نشان‌دهنده‌ی میزان بالای یکپارچگی‌ای است که اقتصاد جهانی همچنان به آن وابسته است.

برای شناسایی نیروهای محرک گذار در جهان امروز، باید از تمرکز بر چرخش راست‌گرایانه فراتر برویم و تحلیل خود را به فرآیندهای جهانی‌ای معطوف کنیم که هم از محدودیت‌های ملی فراتر می‌روند و هم درون آن‌ها تنیده شده است.

اتخاذ چنین رویکردی، چشم‌اندازی جدید درباره‌ی تکثر گذارهای معاصر ارائه می‌دهد. به عنوان مثال، به جای آنکه جنگ‌هایی را که پس از همه‌گیری کووید-۱۹ شدت گرفتند، صرفاً به عنوان رقابت میان قدرت‌های بزرگ ببینیم، می‌توان آن‌ها را در چارچوب گذار به یک چندقطبی ناپایدار در نظر گرفت؛ گذار به نظامی که در آن رابطه‌ی میان سرمایه‌داری و سرزمینی شدن دستخوش تغییرات مهمی شده است. امروزه، دولت‌های ملی دیگر صرفاً برای تسلط ارضی رقابت نمی‌کنند، هرچند که درگیری‌های سرزمینی همچنان ادامه دارد—چنان که در موارد اوکراین و تایوان مشاهده می‌شود، و جاه‌طلبی‌های سرزمینی نیز همچنان پابرجا هستند، مانند تمایلات ایالات متحده نسبت به گرینلند (و البته کانادا). اما تمرکز اصلی دولت‌ها اکنون بر مدیریت و کنترل هندسه‌ی

متغیر نظام جهانی است—به‌ویژه در بخش‌هایی که به مبادلات مالی، لجستیکی و استخراج مواد خام مرتبط است.

این امر را می‌توان در استفاده‌ی ایالات متحده از دلار به عنوان ابزاری برای سلطه‌ی مالی، در پروژه‌ی کمربند و جاده‌ی چین، و در کنترل روسیه بر جریان‌های سوخت فسیلی مشاهده کرد. این روند همچنین در تنش‌های فزاینده بر سر کانال پاناما و در روایت اسرائیل از جنگ غزه آشکار است. جایی که این جنگ از یک سو به‌عنوان نبردی میان «بلای» ایران و متحدانش در خاورمیانه، و از سوی دیگر «برکت» یک مسیر لجستیکی باز بین هند و اروپا بر اساس توافقات با عربستان سعودی و دیگر کشورها، ترسیم می‌شود.

از این منظر، جنگ نه نشان‌دهنده‌ی پایان جهان، بلکه شاخصی از پایان یک نظم جهانی است. نظمی که بر اصول لیبرالی و هژمونی آمریکا بنا شده بود.

پیوند مبارزات ضدجنگ و مبارزات اقلیمی

فاجعه‌ی زیست‌محیطی احتمالاً امروز قوی‌ترین نیروی محرک چشم‌اندازهای آخرالزمانی است. منظور ما از «گذار زیست‌محیطی» مجموعه‌ای از تنظیمات اجتماعی، فناوریانه، اقتصادی و سیاسی است که برای مواجهه با مسائلی درهم‌تنیده مانند تغییرات اقلیمی، از بین رفتن تنوع زیستی، جنگل‌زدایی، آلودگی آب و هوا، ماهیگیری بیش از حد، تولید زباله، اسیدی شدن اقیانوس‌ها، تخلیه‌ی منابع طبیعی، تخریب خاک و شهرنشینی ضروری‌اند. در اینجا، رابطه‌ی میان تغییرات زیست‌محیطی و سرمایه‌داری یک پرسش کلیدی را مطرح می‌کند.

اگرچه فکر نمی‌کنیم سرمایه‌داری مسئولیت تمامی تخریب اکولوژیکی را برعهده دارد، استدلال‌هایی درباره‌ی بهره‌کشی از «طبیعت ارزان» توسط سرمایه و فشار بر محدودیت‌های متابولیسم اجتماعی با طبیعت را جدی می‌گیریم. بحث‌هایی درباره‌ی رشدزدایی، اکومدرنیسم یا واقع‌گرایی سیاره‌ای این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا گذار زیست‌محیطی لزوماً به معنای گذار به زندگی پس از سرمایه‌داری است؟ با این حال، حتی اگر به این سؤال پاسخ مثبت دهیم، این سؤال باقی می‌ماند که آیا این

زندگی باید شکل جوامع محلی کوچک و جمعی را به خود بگیرد که قادر به تداوم پایداری هستند، یا اینکه باید شامل گذار به رهبری پرولتاریا از انرژی محوری باشد که هدفش حل تناقضات زیست‌محیطی نهفته در خود جامعه‌ی طبقاتی است؟

آنچه برای ما اهمیت دارد، انتخاب یکی از این دو یا پیشنهاد میانجی‌گری بین این دو موضع نیست. بلکه درک این نکته است که بحث پیرامون گذار زیست‌محیطی اغلب از پویایی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی معاصر جدا باقی می‌ماند. امروزه، وظیفه‌ی سیاسی پیوند دادن مبارزات ضدجنگ با مبارزات زیست‌محیطی فوریت تازه‌ای یافته است. مسئله فقط این نیست که جنگ پیامدهای زیست‌محیطی ویرانگری دارد. یا اینکه نه فقط این واقعیت که جنگ ابزاری قهرآمیز برای حل مسائل ساختاری سرمایه‌داری است که بحران‌های زیست‌محیطی تنها یادآوری روشنی از آن ارائه می‌دهند. پیوند ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بحران زیست‌محیطی زمانی آشکارتر می‌شود که گذار انرژی‌محور را درون گذار زیست‌محیطی قرار دهیم، با اذعان به اینکه تلاش‌های مبتنی بر کربن‌زدایی باید شامل طراحی مجدد و سازماندهی مجدد سیستم‌های انرژی‌محور و اقتصادهای موجود باشد.

در این زمینه، موقعیت پیشتاز فعلی چین در کنترل زنجیره‌های تأمین مواد معدنی حیاتی و زیرساخت‌های انرژی‌های تجدیدپذیر عاملی تعیین‌کننده است. همچنان که منطق «حفاری کن عزیزم، حفاری کن»^۱ سرمایه‌داری فسیلی را در ایالات متحده احیا و عقب‌نشینی سیاست‌های صنعتی برای یارانه دادن به گذار انرژی‌محور و ریسک‌زدایی از انتقال انرژی را تسریع کرده است. یادآوری این نکته مهم است که نه تنها کشورهای بزرگ امپراتوری در این پویایی دخالت دارند و تقریباً همه جا روی آوردن به انرژی‌های تجدیدپذیر با افزایش استخراج و مصرف سوخت‌های فسیلی همراه بوده است.

با این حال، حتی در شرایطی که سرمایه‌داری در تأمین مالی و سودآوری از انرژی‌های تجدیدپذیر با موانعی روبه‌رو است، هر چشم‌اندازی که گذار انرژی‌محور را به عنوان وسیله‌ای برای گذار به زندگی پس از سرمایه‌داری در نظر بگیرد، باید در چارچوب یک محیط ژئوپلیتیکی چندقطبی و مرکزیت‌زدایی شده عمل کند. بنابراین، مسئله فقط انتخاب میان رشدزدایی، اکومدرنیسم یا رویکردی دیگر نیست؛ بلکه در وهله‌ی اول،

پرسشی عملی درباره‌ی منابع و فناوری‌های در دسترس برای مدیریت جمعی سیستم‌های انرژی‌محور در مقیاس‌های کلان مطرح است.

درهم‌تنیدگی گذارها

درهم‌تنیدگی گذارهای ژئوپلیتیکی، زیست‌محیطی و انرژی‌محور تنها نمونه‌ای از این است که چگونه گذارهای کنونی درهم‌تنیده‌اند. می‌توان مثال‌های متعددی افزود: برای نمونه، گذار دیجیتال و هوش مصنوعی که تحولات بازتولید اجتماعی یا الگوهای بسته‌شدن و گشایش مرزها را به شکل‌های جدیدی درمی‌آورد.

آنچه مطرح می‌کنیم این است که:

۱. هر بحثی درباره‌ی گذار به کمونیسم یا زندگی پس از سرمایه‌داری باید با تکرار گذارهای موجود درگیر شود.

۲. مسئله این نیست که گذار به کمونیسم را همچون یک کلان‌روایت در نظر بگیریم که تمام این گذارها را در یک مسیر سازمان‌یافته‌ی مبارزه و تحول جذب و آشتی می‌دهد.

در کتاب بقیه و غرب: سرمایه‌داری و قدرت در جهانی چندقطبی،^۴ توضیح می‌دهیم که چگونه نظام سرمایه‌داری جهانی در حال بازآرایی حول قطب‌های متعددی است که جغرافیای قدرت و ثروت را به فضاهای عملیاتی تودرتو (مرکزیت‌زدایی‌شده) و مدارهای فراملی تولید و گردش تقسیم می‌کند؛ مدارهایی که در سطح جهانی به شکل‌های متفاوتی واگرا و هم‌گرا هستند.

رژیم‌های جنگی معاصر درون این سیستم‌های چندقطبی ادغام شده و به‌طور هم‌زمان در میان آن‌ها گسترش می‌یابند. در این وضعیت، سیاستی که قصد دارد زندگی پس از سرمایه‌داری را متصور شود، ناگزیر باید سیاستی جهان‌شمول باشد. اما چنین سیاستی باید در لحظه‌ای که در پی ترسیم خواستی مشترک برای رهایی است، قادر به پرداختن به شرایط ناهمگون سلطه و استثمار.

به‌عبارت‌دیگر، این سیاست باید هم‌زمان پذیرای کثرت و وحدت باشد. بنابراین، سیاست کمونیستی گذار، ضرورتاً سیاستی مبتنی بر «ترجمه» است، در شبکه‌ای

متراکم از تبادلها، انتقالها و رویارویی‌هایی با ترجمه‌ناپذیرها؛ مواجهاتی که عاملیت‌های تثبیت‌شده و ادعاهای بومی‌گرایانه را برهم می‌زند. در مقابل، سیاست آخرالزمانی به دنبال حذف هرگونه تفاوت است و در مسیری تمامیت‌خواهانه به سوی «هیچ» پیش می‌رود. به همین دلیل است که چشم‌اندازهای پایان جهان، خواه در قالب اسطوره‌های فاجعه‌ی اقلیمی، خواه در سایر روایت‌های انسداد، اغلب مانعی در برابر سیاستی هستند که هدفش از میان برداشتن جهانی است که بر پایه‌ی فتوحات سرمایه‌داری و استعمار بنا شده است.

پیوند با متن اصلی: [این جا](#)

(ترجمه‌ی علی ذکایی و فرنوش رضایی)

۱ Ultima Generazione

جنبشی ایتالیایی است که از طریق نافرمانی مدنی خشونت‌پرهیز با تغییرات محیط زیستی مبارزه می‌کند. اقداماتی از رنگ آمیزی آثار هنری با رنگ قابل شستشو گرفته تا چسباندن استیکرهای مختلف، بستن جاده‌ها، اختلال در رویدادها و اجراهای سرمایه‌دارانه و دولتی.

۲ عبارت "Drill, baby, drill" که دونالد ترامپ برای نشان دادن حمایت خود از استخراج سوخت‌های فسیلی استفاده می‌کند.

۳ Mezzadra, Sandro, and Brett Neilson. *The Rest and the West: Capital and Power in a Multipolar World*. Verso Books, 2024.